10.22052/HADITH.2021.242031.0

دوفصلنامه علمی حدیث‌پژوهی
سال ۱۴، پاییز و زمستان ۱۴۰۱، شمارهٔ ۲۸
مقاله علمی‌پژوهشی
صفحات: ۱۵۳ـ۱۷۴

بازپژوهشی در تضعیف حمّاد بن عیسی از سوی اهل سنت

مهدی اکبرنژاد*
روح‌الله زاهری**

◄ چکیده

مبحث جرح و تعدیل در علم رجال یکی از مباحث مهم است که اهمیت آن به‌ویژه در علم حدیث، نمود فراوانی می‌یابد؛ به‌نحوی که در بررسی صحت و سقم یک روایت، هر اندازه که درجهٔ اعتبار سند آن روایت بالاتر باشد به همان میزان احتمال پذیرش و نیز دور ماندن آن از آسیب‌های حدیثی(از قبیل جعلی و موضوع بودن و ...) افزایش می‌یابد. راویان فراوانی از سوی رجال اهل سنت تضعیف شده‌اند که به تبع این تضعیفات، تعداد فراوانی از احادیث صحیح، از درجه اعتبار ساقط شده و به مرتبهٔ پایین‌تری از اعتبار تنزّل یافته‌اند. بسیاری از این تضعیفات به دلایلی از قبیل تعصب در مذهب، سخت‌گیری و مشدّد بودن و مسائلی از این قبیل است. مقال حاضر بر آن است تا با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و نرم‌افزاری، چگونگی اعمال جرح مبهم در مورد حمّاد بن عیسی که صرفاً به‌سبب اعمال جرح مبهم بر وی، تضعیف شده است را بررسی نموده و با توجه به غیرقابل پذیرش بودن جرح مبهم از سوی خود اهل سنت، تضعیف آن‌ها بر این راوی را مردود شمرده و موثق بودن این راوی را اثبات نماید و امکان تعمیم این مبحث در مورد راویان فراوان دیگری که از سوی اهل سنت با همین طریقه تضعیف گردیده‌اند نیز محتمل بداند به‌نحوی که این تعمیم، لزوم بازنگری در برخی جرح و تعدیل‌های اهل سنت الزامی می‌نمایاند.

◄ **کلیدواژه‌ها:** جرح، تعدیل، حمّاد بن عیسی، جرح مبهم و اهل سنت.

* استاد گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه ایلام، ایلام، ایران، نویسنده مسئول، m.akbarnezhad@ilam.ac.ir
** دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه ایلام، ایلام، ایران، rohollahz1360@gmail.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۲/۱۴

10.22052/HADITH.2021.242031.0

۱. مقدمه

مبحث جرح و تعدیل در علم رجال، از مباحث مهم و کلیدی بوده و یکی از مهم‌ترین ابزار متخصصان علم رجال در تضعیف و تعدیل راویان؛ به این صورت که اگر یکی از راویان حدیث از سوی عموم مردم و نیز علمای بزرگ مورد توثیق قرار گرفته و کسی متعرض وثاقت وی نگردیده باشد، آن راوی از سوی محققان علم رجال «موثق» خوانده می‌شود و برعکس اگر افراد فراوانی یک راوی را جرح نموده و آن راوی را با عباراتی که مخالف عدالت و وثوق است، معرفی نمایند، آن راوی از نظر دانشمندان علم رجال به‌عنوان «ضعیف» شناخته می‌شود. حال در موارد فراوانی این موضوع به‌شکل دیگری اتفاق افتاده است؛ به این صورت که در مورد برخی از راویان، به دو صورت نقل شده است؛ یعنی گروهی آن راوی را مورد وثوق و اعتماد دانسته‌اند و در مقابل، گروهی نیز همان راوی را مورد اطمینان و وثوق نمی‌دانند که این تعارض در وثاقت و عدم وثاقت یک راوی از سوی دو گروه از مؤلفه‌های مهم در علم جرح و تعدیل است. حمّاد بن عیسی از راویانی است که در معرض تعارض در جرح و تعدیل قرار گرفته به‌طوری که از جانب گروه فراوانی توثیق(هرچند به‌صورت ضمنی)، ولی از سوی گروهی دیگر، مورد تضعیف قرار گرفته است. مقالهٔ حاضر با توجه به تعارض پیش‌آمده در مبحث جرح و تعدیل این راوی، بر آن است تا از ابعاد مختلف، موضوع را بررسی کند و ضمن بررسی آرای هر دو گروه یعنی معدلان و جارحان در یک نقد منصفانه، به این موضوع بپردازد که دربارهٔ حمّاد، رأی ارجح کدام است؟ بدین منظور، نخست به معدّلین حمّاد اشاره و سخنان و دیدگاه‌های آنان در توثیق حمّاد بیان شده و سپس به بررسی آراء جارحان وی پرداخته شده است. در این بررسی به این موضوعات پرداخته می‌شود که مبنای جرح اولیهٔ حمّاد چه بوده است؟ آیا مبنایی صحیح بوده است؟ و آیا جارحان ثانویهٔ حمّاد به اطلاعات جدیدی در جرح حمّاد دست یافته‌اند که وی را تضعیف نموده یا اینکه تضعیف آن‌ها، صرفاً به تبعیت و تقلید از جارحان اولیهٔ حمّاد بوده است؟

با توجه به اینکه این نوشتار، درصدد بررسی جرح حمّاد از سوی رجال اهل سنت است و آراء رجال شیعه در این مقوله موضوعیت ندارد، به‌رغم تمامی توثیقات شیعه از

10.22052/HADITH.2021.242031.0

حمّاد، تنها به اشارهٔ مختصری از آراء رجال شیعه برای بیان پیشینهٔ آراء رجالی در مورد وی بسنده می‌گردد. در بررسی آراء اهل سنت در مبحث جرح و تعدیل حمّاد نیز به این نحو عمل شده است که به کتب جارحان و ناقلین روایات حمّاد به ترتیب تاریخ حیات آن‌ها مراجعه کرده و متنی که آن مؤلفان در مورد حمّاد ذکر نموده‌اند، بیان شده و اگر برخی از آن‌ها، نام حمّاد را در چند کتاب خود آورده باشند، فقط به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود و با توجه به فراوانی راویان روایات حمّاد، از آوردن تمامی مطالب آن‌ها در کتاب‌های مختلف(برای عدم تکرار)، به این سبب که عملاً از لحاظ پژوهشی تأثیری بر موضوع ندارند صرف‌نظر شده است. به‌طور کلی این مقال بر آن است که بررسی نماید که ریشهٔ جرح حمّاد از سوی چه کسی یا چه کسانی بوده است؟ علت و یا علل جرح حمّاد چه بوده است؟ آیا تمامی اهل سنت در جرح حمّاد متفق‌القول‌اند؟ آیا در مورد حمّاد در میان خود اهل سنت تعارض در جرح و تعدیل رخ داده است؟ دلایل ترجیح جرح بر تعدیل از سوی متأخران اهل سنت چه بوده است؟ آیا می‌توان ادعا نمود که رجال اهل سنت مصادیق جرح مبهم را در مورد حمّاد اعمال کرده‌اند؟ آیا می‌توان مبحث غیرقابل پذیرش بودن جرح مبهم را به راویان دیگری غیر از حمّاد نیز تعمیم داد؟

۲. پیشینهٔ تعدیل و جرح حمّاد

حمّاد بن عیسی، از راویان شیعه در قرن دوم هجری است که برخی او را مولی(برقی، ۱۴۱۹ق، ص۲۱) و برخی اصالتاً او را عرب(نجاشی، ۱۴۰۷ق، ص۱۴۲) و برخی وی را کوفی دانسته(طوسی، ۱۴۱۵ق، ص۱۸۷) که به‌سبب سکونت در بصره، بصری خوانده شده است. وی به جُهنی مشهور است که از انتساب وی به قبیلهٔ جُهینه حکایت دارد.(کشّی، ۱۳۴۸ش، ص۳۱۶ـ۳۱۷) جدّ حمّاد، عبیده جهنی، از اصحاب پیامبرﷺ بوده که حمّاد به‌واسطهٔ پدرش از او نقل حدیث کرده است.(ابن‌اثیر، بی‌تا، ج۳، ص۳۵۶) حمّاد در سال ۲۰۹ق در نود و چند سالگی درگذشت.(شوشتری، بی‌تا، ص۶۶۲) بنا بر روایتی، امام کاظمؑ برای وی دعا فرمود که پنجاه حج نصیبش گردد. در هنگام عزیمت به قصد حج پنجاه‌ویکم، در منطقهٔ جحفه غرق شد و از دنیا رفت؛ لذا به غریق الجحفه مشهور است.(طوسی، ۱۴۱۵ق، ص۱۸۷) حمّاد بین سال‌های ۱۱۰

10.22052/HADITH.2021.242031.0

تا ۱۲۰ق متولد شد و با امام صادق، امام کاظم، امام رضا و امام جوادعليهم‌السلام هم‌عصر است. (اربلی، ۱۴۰۵ق، ج۲، ص۴۱۸ و ۴۱۹) برخی گفته‌اند که وی تا زمان امام رضاعليه‌السلام(م.۲۰۳) در قید حیات بوده است.(مفید، ۱۳۹۴ش، ص۲۰۵) حمّاد از اصحاب مشترک امام صادق، امام کاظم و امام رضاعليهم‌السلام و نیز از معاصران امام جوادعليه‌السلام شمرده شده(نجاشی، ۱۴۰۷ق، ص۱۴۲) و گفته‌اند که «ورد عن حمّاد بن عیسی ۱۰۳۶ حدیثا.» (خویی، ۱۳۷۲ش، ج۷، ص۲۴۲) وی در کتب مختلف به‌ویژه از امام صادقعليه‌السلام، الجمحی، سفیان ثوری، ابن‌جریج، معمر و موسی بن عبیده نقل کرده(مزّی، ۱۴۲۲ق، ج۷، ص۲۸۲) و نیز از افراد دیگری مانند ابن‌اذینه، ابن‌سنان، ابان بن عثمان، معاویه بن عمّار و تعدادی دیگر روایت نموده است.(عزیزی، ۱۳۸۸ش، ج۱، ص۲۶۵)

رجال شیعه از حمّاد با صفاتی همچون ثقه و صدوق نام برده‌اند. متقدمین شیعه وی را ستوده و ضمن توثیق وی با عباراتی همانند ثقه و صدوق، وثاقت وی را تأیید کرده و حتی در زمرهٔ اصحاب اجماع قرار داده و بر وثاقت وی ادعای اجماع شده است. (حلی، ۱۴۰۲ق، ص۱۲۷) برقی نام وی را در زمرهٔ اصحاب ائمهعليهم‌السلام آورده است.(برقی، ۱۴۱۹ق، ص۱۳۲ و ۱۳۳) کشی گفته است: «أجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنه.»(حلی، ۱۴۰۲ق، ص۱۲۴)؛ طوسی ضمن ثقه خواندن وی، به کتاب‌های او اشاره کرده است.(طوسی، ۱۴۲۰ق، ص۱۵۶)؛ نجاشی، ضمن ثقه و صدوق و مولی خواندن حمّاد بیان کرده است: «کان ثقة فی حدیثه صدوقا.»(نجاشی، ۱۴۰۷ق، ص۱۴۲ و ۱۴۳) رجال متأخر از آن‌ها نیز وی را توثیق قرار نموده‌اند؛ علامه حلی همان عبارات نجاشی را در توثیق حمّاد بیان کرده است.(حلی، ۱۴۰۲ق، ص۵۶) ابن‌داود حلی(۱۳۴۲ش،ص ۱۳۲)، مامقانی(۱۴۲۳ق، ج۲۴، ص۸۶ـ۹۲)، شوشتری(۱۳۷۸ش، ج۳، ص۶۶۵ــ۶۵۶)، خویی(۱۳۷۲ش، ج۶، ص۲۲۴ـ۲۳۰) و سایر علمای رجال شیعه نیز وی را توثیق نموده که در این مقال به همین تعداد بسنده می‌شود.

اهل سنت عمدتاً حمّاد را تضعیف کرده‌اند که در این مقال به دلایل عمدهٔ تضعیف حمّاد از سوی آنان و نقد آن دلایل پرداخته می‌شود. برخی از اهل سنت وی را تضعیف و گاه به افترا و وضع حدیث متهم کرده‌اند و این در حالی است که در مقابل این گروه، برخی دیگر، بدون جرح وی، روایات او را نقل نموده‌اند. در این مقال

10.22052/HADITH.2021.242031.0

نخست آراء رجالی جارحان بیان شده و سپس به بررسی افـرادی کـه بـه وی در نقـل روایت اعتماد نموده‌اند(و به‌صورت ضمنی وی را مورد اعتماد و وثوق دانسته) پرداخته شده و سپس دلایل و دیدگاه‌های هر دو گروه ارزیابی شده است.

۳. جارحان حمّاد(از اهل سنت)

مهم‌ترین رجال اهل سنت که حمّاد را تضعیف و گاه بـه افتـرا و وضـع حـدیث مـتهم کرده‌اند، بدین شرح‌اند:

۱. ابـوداود(م ۲۷۵ق)(۱۴۱۸ق، ج۱، ص۳۶۰ و ج۲، ص۱۲۶)؛ ۲. ابـن‌ابـی‌حـاتم(م ۳۲۷ق)(۱۳۷۳ش، ج۳، ص۱۴۵)؛ ۳. ابن‌حبان(م ۳۵۴ق)(۱۳۹۳ش، ج۱، ص۲۵۳_۲۵۴)؛ ۴. ابونعیم اصـفهانی(م ۴۳۰ق)(۱۴۰۵ق، ص۱۵۲_۱۵۵)؛ ۵. ذهبـی(م ۷۴۸ق)(۱۴۲۵ق، ج۱، ص۳۵۰)؛ ۶. هیثمـــی(م ۸۰۷ق)(۱۴۰۸ق، ج۱۰، ص۴۰۳)؛ ۷. متقـــی هنـــدی(م ۹۷۵ق)(۱۴۱۹ق، ج۱۳، ص۶۶۴)؛ ۸. منـــاوی(م ۱۰۳۱ق)(۱۳۵۶ق، ج۲، ص۳۷۴)؛ ۹. مبارک فوری(م ۱۳۵۳ق)(۱۴۱۰ق، ج۹، ص۲۳۲)؛ ۱۰. البـانی(م ۱۴۲۰ق).(بـی‌تـا، ج۲، ص۱۷۸)

برحسب ضرورت، نخست عمدهٔ جارحان حمّاد که در تضعیف وی نقشی کلیـدی ایفا نموده‌اند، معرفی و اظهارات هریک از آن‌ها به‌صورت جداگانه مورد ارزیـابی قـرار خواهد گرفت.

۱. ابوداود سجستانی(م ۲۷۵ق) کلیدی‌ترین فرد در تضعیف حمّاد است کـه اصـالتاً اهل سیستان بوده و پس از مسافرت‌های فراوان، در بصره اقامت کرده و از حدود پنجاه تن از اساتید، حدیث اخذ نموده(ذهبی، ۱۴۲۵ق، ۲، ص۳۹۰ و ۳۹۱)، و ترمذی، نسایی و ابوعوانه از او حدیث سماع نموده‌اند.(ابی‌داود، ۱۴۱۸ق، ج۱، ص۷) ابوداود نخسـتین شخصیت مهمی است که حمّاد را تضعیف نموده و از وی، دو عبارت آمده که: «سألت أبا داود عن حمّاد بن عیسی فقال: ضعیف»(همان، ج۱، ص۳۶۰) و «سألت أبا داود عـن حمّاد بن عیسی فقال: ضعیف، روی أحادیث مناکیر.»(همان، ج۲، ص۱۲۶)

۲. ابن‌ابی‌حاتم رازی: شخصیت دیگری که به‌خصوص در بغداد از جایگاه ممتـازی در علم رجـال برخـوردار بـوده(ابن‌صـلاح، ۱۴۱۶ق، ج۱، ص۵۳۴) و بـه‌منزلـهٔ حلقـهٔ اتصال‌دهندهٔ جارح اولیهٔ حمّاد و سلسلهٔ جارحان بعدی حمّاد می‌باشـد، ابـن‌ابـی‌حـاتم

10.22052/HADITH.2021.242031.0

رازی(م۳۲۷) است(ابن‌حجر عسقلانی، ۱۳۲۹ش، ج۱، ص۴۳۲) که *الجرح و التعدیل* او اهمیت ویژه‌ای دارد.(ذهبی، ۱۴۲۵ق، ج۳، ص۳۴) ابن‌ابی‌حاتم می‌گوید: «حمّاد بن عیسی... سمعت ابی یقول ذلک وسمعته یقول: هو ضعیف الحدیث.»(۱۳۷۳ش، ج۳، ص۱۴۵) ابن‌ابی‌حاتم صرفاً نظر پدرش(ابوحاتم) را بیان می‌کند، آن‌هم به‌نحوی کاملاً مبهم و بدون اینکه علت ضعف حمّاد در آن مطرح شده باشد؛ اینکه آیا ابوحاتم واقعا حمّاد را تضعیف کرده باشد، خود، پرسش‌برانگیز است؛ زیرا ابوحاتم کسی است که یحیی بن معین را معیار تشخیص رجالی دانسته و یحیی نیز حمّاد را شیخ صالح دانسته است. آیا بنا بر سخن ابن‌ابی‌حاتم رازی پدرش(ابوحاتم) از معیار خود(یعنی یحیی بن معین) عدول کرده است؟

۳. ابن‌حبان(م ۳۵۴) بُستی(متولد بُست در افغانستان کنونی) که در ۳۰۰ هجری به نیشابور رفته(قفطی، ۱۳۷۴ق، ج۳، ص۱۲۲) و به نقاطی از جمله خراسان، عراق، حجاز، شام و مصر مسافرت کرده(سمعانی، ۱۳۸۳ش، ج۲، ص۲۲۵) نیز از رجالیون مهمی است که در تضعیف حمّاد، نقشی مؤثر ایفا نموده است. ابن‌حبان معتقد است که راوی عدل، کسی است که جرحی بر او وارد نشده باشد؛ زیرا جرح، ضد عدل است و اگر کسی را جرح نکرده باشند، لامحاله عادل شمرده می‌شود.(ابن‌حبان، ۱۳۹۳ش، ج۱، ص۱۳) ابن‌حبان در کتاب *ثقات* خود از بسیاری از افراد نقل روایت کرده که از نظر دیگران مجهول‌اند.(ابن‌حجر عسقلانی، ۱۳۲۹، ص۱۴) ذهبی(۱۴۰۴ق، ج۱۶، ص۹۸ـ۱۰۲) و سبکی و همکاران(۱۳۸۳ش، ص۱۳۳ـ۱۳۵) نظر ابن‌حبان راجع به برخی احادیث را نقل نموده‌اند که با برداشت شایع در میان فقها و محدثان متفاوت است. ابن‌حبان می‌گوید: «حمّاد بن عیسی: شیخ، یروی عن ابن‌جریج و عبدالعزیز بن عمر ابن عبدالعزیز أشیاء مقلوبه تتخایل إلی من هذا الشأن صناعته آن‌ها معموله لا یجوز الاحتجاج به.»(۱۳۹۶ش، ج۱، ص۲۵۳ـ۲۵۴) وی بیان کرده است که حمّاد، «اشیاء مقلوبه‌ای» را نقل نموده که مصنوع بودن آن به ذهن انسان می‌آید ولی بیان نکرده که آن روایات کدام‌اند؟ احتمالاً روایاتی از حمّاد دریافت نموده که با مذهب خود(ابن‌حبان)، سازگار نبوده، لذا آن روایات را مصنوع دانسته و برای رد آن روایات، ساده‌ترین اقدام یعنی نپذیرفتن آن روایات را از طریق تضعیف و جرح وی انجام داده است.

10.22052/HADITH.2021.242031.0

۴. ابونعیم اصفهانی(م ۴۳۰ق) بیان کرده است: «حمّـاد بـن عیسـی... روی عـن بـن جریج و جعفر بن محمد بالمناکیر لا شئ حدثونا عن الکدیمی عنه.»(اصفهانی، ۱۴۰۵ق، ص۷۴)؛ و نیز هرجا که در سلسلهٔ یک سند، نام حمّاد آمده باشد، آن سند را ضعیف به شمار آورده است.(همان، ۱۴۰۵ق، ص۱۵۲ـ۱۵۵)

۵. ذهبی(م ۷۴۸ق) بیان کرده است: «حمّاد بن عیسـی غـرق بالجحفـة فـی سـیل... ضعفه ابوداود، غَرَقَ ۲۰۸. ق»(ذهبی، ۱۴۲۵ق، ج۱، ص۳۵۰) و در *تاریخ الاسـلام* پـس از ذکر روایتی که حمّاد در سند آن روایت قرار دارد آورده: «هو شیخ صالح لین.»(همو، ۱۴۲۵ق، ج۷، ص۸۹)؛ و نیز در همین کتاب می‌گوید: «قال ابن معـین: شـیخ صـالح» و «قال أبوحاتم: شیخ ضعیف الحدیث.»(همو، بی‌تا، ج۱۴، ص۱۲۹) ذهبی بیان نموده کـه یحیی بن معین، حمّاد را شیخ صالح دانسته است و از طرفـی ابوحـاتم رازی، حمّـاد را ضعیف شمرده، ولی بیان نکرده که چرا همین ابوحاتم، کـه یحیـی را معیـار تشـخیص رجالی خود قرار داده، در برابر نظر یحیی(که یحیی را شیخ صـالح دانسـته و حـاکی از توثیق ضمنی حمّاد از سوی وی است) نظری مخالف ابراز داشته است؟

۶. هیثمی(م ۸۰۷ق) در ضمن بیان روایتی از پیامبرﷺ به نقل از طبرانی آورده است: «وفیه حمّاد بن عیسی الجهنی و هو ضعیف.»(۱۴۰۸ق، ج۱۰، ص۴۰۳)

۷. متقی هندی پس از ذکر روایتی می‌گوید: «فیه حمّاد بـن عیسـی غریـق الجحفـة ضعیف.»(۱۴۱۹ق، ج۱۳، ص۶۶۴)

۸. مناوی(م ۱۰۳۱ق) نیز پس از ذکر روایتی، بیان نموده است: «قال الحافظ العراقـی سنده ضعیف انتهی و ذلک لأن فیه حمّاد بن عیسی قال الـذهبی ضـعفوه و موسـی بـن عبید قال فی الکشاف ضـعفوه و فـی الضـعفاء عـن أحمـد لا تحـل الروایـة عنـه قـال السخاوی لکن له شواهد.»(۱۳۵۶ق، ج۲، ص۳۷۴)

۹. مبارکفوری(م ۱۳۵۳ق) پس از ذکر روایتی که حمّـاد در سلسـله سـند آن اسـت آورده: «قال فی التقریب ضعیف و قال فی المیزان ضعفه أبوداود و أبوحاتم والدارقطنی» و سپس می‌گوید: «وقد تفرد به حمّادبن‌عیسی وهو ضـعیف... .»(مبـارکفوری، ۱۴۱۰ق، ج۹، ص۲۳۲)

۱۰. البانی(م ۱۴۲۰ق) پس از ذکر روایتی که حمّاد در سلسلهٔ سـند آن اسـت آورده: «و

10.22052/HADITH.2021.242031.0

قال الترمذی: حدیث صحیح غریب، لا نعرفه إلا من حدیث حمّاد بن عیسی و قد تفرد به، وهو قلیل الحدیث، و قد حدث عنه الناس.» ألبانی بیان کرده که ترمذی این روایت را «صحیح غریب» دانسته است، اما سپس رأی خودش را ابراز می دارد که «قلت: ولکنه ضعیف کما فی(التقریب)، و فی‌التهذیب.» و در ادامه به توثیق(ضمنی) از حمّاد اشاره کرده، می‌گوید: «قال ابن معین: شیخ صالح»؛ اما سپس می‌گوید: «و قال أبوحاکم: ضعیف الحدیث. و قال أبوداود: ضعیف روی أحادیث مناکیر و قال الحاکم و النقاش: یروی عن ابن‌جریج و جعفر الصادق أحادیث موضوعة و ضعفه الدارقطنی و قال ابن‌حبان: یروی عن ابن جریج و عبدالعزیز بن عمر بن عبدالعزیز أشیاء مقلوبة یتخایل إلی من هذا الشأن صناعته آن‌ها معمولة لا یجوز الاحتجاج به و قال ابن ماکولا: ضعفوا حدیثه.»‌. سپس نظر نهایی خود را ابراز می دارد که: «قلت: فمثله ضعیف جدا، فلا یحسن حدیثه فضلا عنه أن یصحح و الحاکم مع تساهله لما أخرجه فی *المستدرک* (ج ۱، ص ۵۳۶) سکت علیه ولم یصححة، وتبعة الحافظ الذهبی.»(البانی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۷۸)

۴. ناقلین روایات حمّاد

بزرگانی از اهل سنت، روایات حمّاد را نقل و به‌صورت ضمنی، مورد اطمینان بودن وی را یادآور شده‌اند که هرچند صرف نقل نمودن از کسی نمی‌تواند دال بر «توثیق» قطعی آن فرد باشد، با دقت و عنایتی که این رجال در جمع‌آوری روایات صحیح از طریق افراد مورد اطمینان مبذول داشته‌اند، حداقل «مورد اعتماد و اطمینان» بودن حمّاد، در نزد آن‌ها استنباط می‌گردد که این اعتماد، به‌انضمام قراین دیگر می‌تواند در نتیجه‌گیری مبحث جرح حمّاد رهگشا باشد. اهم این ناقلین، افراد ذیل هستند:

۱. ابن‌ماجه قزوینی(۱۳۷۳ش، ج ۲، ص ۱۳۸)؛ ۲. ترمذی(۱۴۰۳ق، ج ۵، ص ۱۳۱_۱۳۲)؛ ۳. دارقطنی(۱۴۲۵ق، ج ۳، ص ۲۰۸)؛ ۴. طبرانی(۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۲۳۵ و نیز ج ۷، ص ۱۲۴)؛ ۵. مزّی(۱۴۲۲ق، ج ۷، ص ۲۸۱_۲۸۲)؛ ۶. بیهقی(۱۴۱۶ق،ج ۵، ص ۲۵)؛ ۷. ابن‌عساکر(۱۴۱۵ق، ج ۱۴، ص ۱۶۷)؛ ۸. ابن‌حجر عسقلانی.(۱۳۲۹ش،ج ۴، ص ۳۵۵) گفته شده است که «و قد وردت روایاته فی الجوامع الروائیة لأهل السنّة؛ کسنن الترمذی و ابن‌ماجه»(عسقلانی، ۱۳۲۹ش، ج ۳، ص ۱۶) و نیز(عزیزی، ۱۳۸۸ش،

10.22052/HADITH.2021.242031.0

ج۱، ص۲۶۶). همچنین بیان شده که «حمّاد بن عیسی... روی عن جعفر ابـن محمـد و ابن جریج و عنه ابو اسحاق الجوزجانی و عبد بن حمید.»(خزرجی انصـاری، ۱۴۱۶ق، ۹۲) با توجه به فراوانی کسانی که روایات صـادره از حمـّاد را نقـل کـرده و در کتـب خویش منعکس ساخته‌اند، به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. ابن‌ماجه(م. ۲۷۳ق) روایتی از حمّاد بیان نموده است که «ـ حـدثنا ... ثنـا حمّـاد بـن عیسی... قال: رسول‌اللهﷺ...».(ابن‌ماجه، ۱۳۷۳ش، ج۲، ص۱۳۸۰) ابن‌ماجـه در بررسـی سندی این روایت، هیچ‌گونه اشاره‌ای به اینکه حمّاد ضعیف باشـد یـا از سـوی کسـی تضعیف شده باشد، نکرده است.

۲. ترمذی(م ۲۷۵ق) پس از ذکر روایتی می‌گوید: «هذا حدیث غریـب لا نعرفـه إلا من حدیث حمّاد بن عیسی و قد تفرد به وهو قلیل الحدیث وقد حـدث عنـه النـاس.» (ترمذی، ۱۴۰۳ق، ج۵، ص۱۳۱ـ۱۳۲) وی بیان نموده که این حدیث از سوی حمّـاد و دارای تفرّد است ولی با وجود داشتن تفرّد روایت حمّاد، ترمذی علاوه بر اینکـه آن را در کتاب خود آورده، هیچ‌گونه اشاره‌ای نیز به ضعیف بودن حمّاد نکـرده اسـت. قابـل توجـه اسـت کـه البـانی و مبارکفوری(مبـارکفوری، ۱۴۱۰ق، ج۹، ص۲۳۲) و تعـداد دیگری از رجال اهل سنت لفظ «صحیح» را دربارهٔ این روایت حمّاد از سـوی ترمـذی آورده‌اند و این در حالی است که غالب کتب رجالی اهل سنت، کلمهٔ «صحیح» را از آن حذف کرده‌اند. البانی آورده است که: «و قال الترمذی: حدیث صحیح غریب، لا نعرفـه إلا من حدیث حمّاد بن عیسی و قد تفرد به...»؛ و این در حالی است که لفظ «صـحیح» که به‌شدت به اعتبار این روایت و به‌تبع آن بر وثاقت حمّاد از نظر ترمذی(با توجـه بـه تفرّد روایت و فقط از ناحیهٔ حمّاد صادر شده است) می‌افزاید، در بسیاری از نسخه‌های کتاب *جامع* ترمذی نیامده و احتمالاً به‌عمد از سوی برخی از رجال اهل سـنت حـذف شده است.

اعتبار و وثاقت حمّاد از نظر ترمذی تا حدی بوده که بـه‌رغـم «غریـب» بـودن ایـن روایت و نیز «تفرّد این روایت» از سوی حمّاد، بازهم ترمذی این روایت را در بالاترین سطح و در زمرهٔ «صحاح» آورده و حتی آن را از «حسان» بالاتر دانسته است. مـی‌تـوان استنباط کرد که با توجه به متفرد بودن روایت از سوی حمّاد، اگر ترمذی، حمّاد را ثقـه

10.22052/HADITH.2021.242031.0

نمی‌دانست و حتی اگر کمترین اعتقادی به ضعف حمّاد می‌داشت، قطعاً این روایت را که فقط از سوی حمّاد صادر شده است، در کتاب جامع خود(با توجه به احتیاط فراوانی که در عدم ثبت احادیث ضعیف در کتاب جامع خود روا می‌داشت) ذکر نمی‌نمود یا اینکه در بهترین حالت، آن را «حسن غریب» می‌نامید نه اینکه با لفظ «صحیح» آورده و آن را «صحیح غریب» بنامد. زیلعی(م ۷۶۲ق) بیان نموده است: «قال الترمذی حدیث غریب لا نعرفه إلا من حدیث حمّاد بن عیسی وقد تفرد به انتهی». وی ادامه داده که «قال النووی و أما قول عبد الحق قال فیه الترمذی صحیح فلیس فی النسخ المعتمدة بل فیها أنه غریب قال...»(زیلعی، بی‌تا، ج۳، ص۱۳۴) زیلعی اظهار نموده که نووی(م ۶۷۶ق) بیان داشته اینکه عبدالحق گفته است ترمذی این روایت صادره از حمّاد را «صحیح» می‌دانسته، در نسخه‌های مورد اعتماد وجود ندارد. این سخن می‌نمایاند که احتمالاً ترمذی این روایت را صحیح می‌دانسته و در کتاب *جامع* ترمذی از این روایت با عنوان «غریب صحیح» یاد کرده است نه فقط «غریب»؛ اما در نسخه‌های کنونی *جامع* ترمذی، لفظ «صحیح» از جنب کلمهٔ «غریب» حذف گردیده تا در تضعیف حمّاد، هماهنگ‌تر عمل نموده و تناقضی در گفتار آن‌ها مبنی بر ضعف حمّاد پیش نیاید، در صورتی که این احتمال(صحیح بودن حدیث از نظر ترمذی) درست باشد، قطعاً توثیق حمّاد از نظر ترمذی قابل برداشت است؛ زیرا از طرفی حمّاد در نقل این روایت متفرد است و از طرفی ترمذی این روایت را در بالاترین درجهٔ اطمینان(یعنی حدیث صحیح) آورده و حتی آن را از حدیث حسن بالاتر دانسته است.

۳. دارقطنی(م ۳۸۵ق) آورده است: «عن النبیﷺ ... فقال یرویه حمّاد بن عیسی الجهنی عن الثوری...»(دارقطنی، ۱۴۲۵ق، ج۷، ص۸۹) و نیز پس از ذکر روایتی می‌گوید: «فقال هو حدیث یرویه حمّاد بن عیسی الجهنی عن بن جریج...»(دارقطنی، ۱۴۲۵ق، ج۳، ص۲۰۸)

۴. طبرانی(م ۳۶۰ق) پس از ذکر روایتی آورده است: «لم یرو هذا الحدیث عن ابن جریج إلا حمّاد بن عیسی الجهنی...»(طبرانی، ۱۴۱۵ق، ج۴، ص۲۳۵) و نیز پس از روایتی آورده است: «لم یرو هذا الحدیث عن عمر إلا بهذا الاسناد، تفرد به: حمّاد بن عیسی الجهنی.»(همان، ج۷، ص۱۲۴)

10.22052/HADITH.2021.242031.0

۵. مزّی(م ۷۴۲ق) آورده است: «قال یحیی بن معین: شیخ صالح» و سپس می‌گوید: «روی له الترمذی، وابن‌ماجه.»(مزّی، ۱۴۲۲ق، ج۱، ص۲۸)

۶. بیهقی(م ۴۵۸ق) آورده است: «و أخبرنا ... ثنا حمّاد بن عیسی أنبأ جعفر بن محمد عن ابیه عن علی(ع)...»(بیهقی، ۱۴۱۶ق،ج۵، ص۲۵)

۷. ابن‌عساکر(م ۵۷۱ق)، روایاتی را که در سلسله سند آن حمّاد وجود دارد، ذکر (ابن‌عساکر، ۱۴۱۵ـ۱۴۲۱ق، ج۱۴، ص۱۶۷) و سپس می‌گوید: «قال عباس فذکرنا بهذا یحیی بن معین فقال ما سمعنا من احد إلا أن حمّاد بن عیسی رواه و هو شیخ صالح.» (همان، ج۲۰، ص۴۹)

۸. ابن‌حجر عسقلانی(م ۸۱۳ق) صاحب *لسان المیزان* و نیز *الاصابة* که از مهم‌ترین آثار در زمینهٔ علم رجال است(موسوی بجنوردی، ۱۳۶۷ش، ج۳، ص۳۱۹) در زمینهٔ جرح و تعدیل، بسیار سختگیر بوده تا حدی که آراء بسیاری را از جمله طیالسی رد کرده است.(پوسایی، ۱۳۹۲ش، ص۱۹) وی روایاتی را از حمّاد در *الاصابة*(ابن‌حجر عسقلانی، ۱۴۱۵ق، ج۴، ص۳۵۵) و نیز در *لسان المیزان*(همو، ۱۳۲۹ش، ج۶، ص۷۵) آورده است.

۹. دیدگاه یحیی بن معین(م ۲۳۳ق) دربارهٔ حمّاد در کتب مختلف اهل سنت آمده است. وی که از علمای بزرگ اهل سنت است، حمّاد را «شیخِ صالح» معرفی کرده است.(مزّی، ۱۴۲۲ق، ج۷، ص۲۸۲؛ ذهبی، ۱۴۲۵ق، ج۷، ص۸۹) او معاصر با احمد بن حنبل است. ذهبی یحیی را حنفی و متمایل به ابوحنیفه دانسته است.(ذهبی، ۱۴۲۵ق، ج۱۱، ص۷۷) ابن‌عماد حنبلی در تمجید وی گفته است: «حدیثی که یحیی نشناسد و تأیید نکند، حدیث نیست.»(۱۴۰۶ق، ج۲، ص۷۹) گفته شده که ابوحاتم، یحیی را ملاک و معیار شناخت دروغگویان قرار داده و گفته است: «هر بغدادی که با یحیی دشمنی داشته باشد و... آدم دروغگویی است.»(خطیب بغدادی، ۱۴۱۷ق، ج۱۴، ص۱۸) قابل توجه است که ابوحاتم، یحیی را معیار رجالی خویش قرار داده اما با وجود اینکه یحیی، حمّاد را «شیخ صالح» دانسته، از معیار خود عدول کرده؛ و فرزندش نقل کرده که وی(ابوحاتم)، حمّاد را ضعیف دانسته؛ لذا تأیید حمّاد از جانب یحیی با توجه به جایگاه رجالی وی و اینکه یحیی از اساتید بسیاری از رجال مهم اهل سنت(از قبیل

10.22052/HADITH.2021.242031.0

همین ابوحاتم) است، قابل توجه می‌باشد.

با توجه به این نکته که عمده دلایل تضعیف حمّاد، از جانب ابوداود، ابن‌ابی‌حاتم و ابن‌حبان مطرح شده، نخست به بررسی تضعیفات این افراد پرداخته و ضمن اشاره به موقعیت رجالی آن‌ها، عمده دلایل آن‌ها را به‌همراه متن کتب ایشان دال بر تضعیف حمّاد ذکر نموده و سپس آراء گروه مقابل که حمّاد را تأیید نموده(به‌صورت ضمنی) و روایات وی را در کتاب‌های خود آورده‌اند، بررسی نموده، سپس به این موضوع پرداخته می‌شود که آیا اصولاً تضعیف حمّاد منطبق با مبانی جرح و تعدیل و به‌ویژه مبانی رجالی اهل سنت است یا خیر؟ آیا می‌توان تضعیف حمّاد را از مصادیق جرح مبهم(که از نظر خود اهل سنت غیرقابل پذیرش است) دانست؟ آیا در صورت اثبات اعمال جرح مبهم در خصوص حمّاد، می‌توان این موضوع را به برخی رجال مجروح دیگر نیز تعمیم داد؟

۵. جرح مبهم

جرح مبهم، جرحی است که دارای شرایط لازم نباشد، لذا مورد پذیرش نیز نیست. اهل سنت در پذیرش جرح، شرایطی را لازم دانسته‌اند، یعنی چنانچه جارح، فردی را جرح کرده اما شرایط جرح را نداشته باشد، جرح وی را مورد قبول نمی‌دانند که اهم آن شرایط به این ترتیب هستند: ۱ـ جرح «تفسیر» شده باشد یعنی شرایطی که برای جرح ذکر کرده‌اند را دارا باشد؛ ۲. جارح به مجروح «تعصب» نداشته باشد؛ ۳. مجروح از افرادی نباشد که عدالتش مشهور و متواتر بین مردم باشد؛ ۴. جارح سختگیر نباشد.

در بررسی مسئلهٔ جرح مبهم، توجه به این نکته ضروری است که رجال شیعه نیز (همانند اهل سنت) به موضوع جرح مبهم توجه دارند. در مسئلهٔ «ایمان و مذهب»(که از مصادیق جرح مبهم است) باید گفت که رجال شیعه در مبحث «روایت مخالف» (یعنی راویان غیرامامی اثناعشری) دو دیدگاه دارند: دیدگاه اول نپذیرفتن خبر مخالف (یعنی راوی غیرامامی اثناعشری) است(اکبرنژاد، ۱۳۹۸ش، ص۲۸۰)، که مامقانی این دیدگاه را به برخی از علمای شیعه نسبت داده(مامقانی، ۱۴۱۱ق، ج۱، ص۳۱۸)؛ اما دیدگاه دوم، پذیرش روایت راویان مخالفی است که ثقه‌اند.(اکبرنژاد، ۱۳۹۸ش، ص۲۸۱) غالب علمای شیعه معتقدند که اگر راوی ثقه باشد، هرچند از مخالفان مذهب

10.22052/HADITH.2021.242031.0

هم تلقی شود بازهم سخن وی حجیت دارد.(طوسی، ۱۴۲۰ق، ص۳۷۹ـ۳۸۰)

اما اهل سنت در پذیرش روایات راویان مخالف، دیدگاه‌های مختلفی دارند؛ برخی از آن‌ها با بدعت‌گذار خواندن مخالفان مذهب خود، معتقدند که مطلقاً نباید روایت بدعت‌گذار را پذیرفت؛ زیرا بدعت‌گذار(برطبق آیات قرآن) فاسق است، اما برخی دیگر، نوع بدعت‌گذار بودن راوی مخالف را تقسیم‌بندی کرده و برحسب اینکه آیا بدعتِ بدعت‌گذار باعث کفر وی می‌شود یا نه، و آیا آن راوی بدعت‌گذار، مردم را به مذهب خویش دعوت می‌کند یا نه، نظرات متفاوتی ارائه داده‌اند که درمجموع می‌توان گفت که عمدهٔ رجال اهل سنت، راوی مخالف مذهب خود را تضعیف کرده‌اند.

نکته‌ای که در این مبحث توجه به آن ضرورت دارد این است که در مورد حمّاد می‌توان ادعا کرد که مسئلهٔ «تعارض جرح و تعدیل» از سوی چند نفر، اتفاق افتاده است؛ یعنی از طرفی توسط چند نفر جرح، و از سوی چند نفر دیگر تعدیل(با برداشت عقلایی و منطقی ناشی از نقل بزرگان از وی) شده است. در تعارض جرح و تعدیل یک راوی از سوی چند نفر در میان اهل سنت سه دیدگاه وجود دارد: ۱. تقدم جرح بر تعدیل است.(ابن‌صلاح، ۱۴۱۶ق، ص۱۰۸؛ نیز صنعانی، بی‌تا، ج۲، ص۱۶۱) می‌توان ادعا نمود رجال متقدم اهل سنت پس از ابوداود، همین شیوه را در مورد حمّاد اعمال نموده‌اند؛ به‌نحوی که از میان تضعیف وی از جانب ابوداود و تعدیل(و اعتماد به) وی از سوی ابن‌معین و ترمذی و ابن‌ماجه، گزینهٔ جرح را در مورد وی اعمال کرده‌اند و این عمل یا ناشی از دیدگاه جارحان(متأخر از ابوداود) مبتنی بر تقدم جرح بر تعدیل بوده و یا اینکه دلایل دیگری دارد که به آن‌ها اشاره خواهد شد.

۲. دیدگاه دوم تقدیم تعدیل بر جرح است که از جانب معدودی از اهل سنت مطرح شده که طرفدار عمده نداشته و دلیل محکمی نیز بر آن وجود ندارد که در این نوشتار برای عدم خروج از موضوع به آن پرداخته نمی‌شود.

۳. دیدگاه سوم، دیدگاه مبتنی بر «تفصیل» است که بر اساس این دیدگاه نمی‌توان به‌طور مطلق جرح را بر تعدیل مقدم داشت یا اینکه بالعکس تعدیل را بر جرح مقدم دانست؛ بلکه در هر مورد باید ضمن بررسی همه‌جانبه در مورد هر راوی، نظرات و آراء جارحان و معدلان را مورد ارزیابی دقیق قرار داد و پس از آن به نتیجه‌گیری

10.22052/HADITH.2021.242031.0

صحیح دست یافت که آیا آن راوی خاص، شایستهٔ جرح است یا تعدیل؟

سبکی بیان کرده است: «نزد ما درست آن است که اگر عدالت و پیشوایی کسی ثابت شد و افراد مدح‌گوی او زیاد بودند و جارحان او کم بودند و قرینه‌ای وجود داشت که جرح به‌سبب تعصب مذهبی یا چیز دیگری بوده است، در اینجا ما به این جرح توجه نمی‌کنیم و به عدالت عمل می‌کنیم. اگر این باب گشوده شود و جرح را به‌صورت مطلق مقدم کنیم، هیچ‌یک از امامان و پیشوایان حدیث، از جرح سالم نمی‌مانند؛ چون دربارهٔ همه به‌نوعی بدگویی شده است.»(سبکی، سخاوی و ذهبی، بی‌تا، ص۱۹) وی بیان نموده که اگر یک راوی از طرف برخی تعدیل و در مقابل از سوی برخی تضعیف شده باشد، در وهلهٔ اول باید سخنان هرکدام از هم‌جارحان و هم‌معدلان را بررسی کرده و سپس با بررسی همه‌جانبه، به‌صورت منطقی در مورد جرح یا تعدیل آن شخص، رأی صادر نمود و صرف تضعیف یک شخصیت رجالی از یک راوی، بدون در نظر گرفته شدن همهٔ زوایای آن، مورد قبول نیست زیرا ممکن است جرح واردشده براساس جرح مبهم صورت گرفته باشد و بنا بر اینکه جرح مبهم کلاً مورد پذیرش نیست، آن تضعیف و جرح هم قابل پذیرش نباشد. در بررسی جرح مبهم در مورد حمّاد، مباحث «تعصب در مذهب»، «سختگیری و مشدّد بودن» و نیز «شهرت راوی به عدالت» از موارد قابل توجه ویژه‌اند.

در بیان مبحث «تعصب مذهب» قابل توجه است که «دمیرک» که از علمای اهل سنت است در تصدیق سخنان میرداماد مبنی بر اینکه ملاک در پذیرش جرح یا تعدیل، توان زیاد گویندهٔ سخن و مهارت او و قوی بودن بصیرت و به‌کارگیری توان و طاقت در تفحص دربارهٔ اشخاص است(میرداماد، ۱۳۸۱ش، ص۱۶۹) می‌گوید: «هیچ‌یک از پیشوایان حدیث را نمی‌توان یافت که از بدگویی و طعنه در امان مانده باشند، به این دلیل به سخنان ثوری و دیگران دربارهٔ ابوحنیفه و ابن‌ابی‌ذئب دربارهٔ مالک و ابن‌معین دربارهٔ شافعی و نسایی دربارهٔ احمد بن صالح و دیگران توجهی نمی‌شود.»(دمیرک، بی‌تا، ص ۳۸۱)

تحلیل

نخستین شخصیت بارزی که حمّاد را جرح نموده، «ابو داود» است و این در حالی

10.22052/HADITH.2021.242031.0

است که استادش(یحیی بن معین)، از حمّاد تمجید و وی را شیخ صالح دانسته است. در عبارت اول، ابوداود فقط حمّاد را تضعیف نموده و دلیل ضعفش را بیان نکرده اما در روایت دوم، ابوداود در مورد حمّاد گفته است: «ضعیف، روی أحادیث مناکیر.» ابوداود مدعی است که حمّاد، راوی احادیث مناکیر بوده، لذا به همین جهت وی را تضعیف کرده است؛ حال باید تأمل نمود که احادیث مناکیر که حمّاد(بنا بر ادعای ابوداود) نقل می‌نموده چه بوده است؟ آیا واقعاً احادیث مناکیر(و روایات ناپسند) بوده یا اینکه صرفاً حمّاد روایاتی بیان کرده که موافقت با مذهب ابوداود نداشته است؟ آیا جرح ابوداود بر حمّاد، موافق با نظر هم‌عصران خود نیز بوده است؟

هم‌عصران ابوداود با رأی او در جرح حمّاد هم‌نظر نبوده‌اند؛ بزرگان فراوانی همانند ترمذی و ابن‌ماجه(از صاحبان سنن)، یحیی بن معین، جوزجانی(م ۲۵۹ق)(که ابوداود و ابوحاتم از راویان وی بوده‌اند)، عبد بن حمید(م ۲۴۹ق)، دارمی(م ۲۵۳ق)، حلوانی(م ۲۴۲ق) و نیز کسانی مانند ابن‌عیینه، صاغانی، ابن‌بکار، قطّان، محمد بن مثنی(م ۲۵۲ق) (از رجال صحاح سته) و کدیمی(م ۲۸۶ق) هیچ اشاره‌ای به ضعف حمّاد نکرده و روایات حمّاد را نقل کرده‌اند.(ذهبی، ۱۴۲۵ق، ج۳، ص۱۶) از طرفی می‌توان منشأ اصلی تضعیف حمّاد را اظهارات ابوداود دانست و افرادی مانند ابن‌ابی‌حاتم و ابن‌حبان و متأخرین از آن‌ها، به‌تبعیت از همین اظهارات ابوداود، حمّاد را تضعیف نموده‌اند.

با توجه به اینکه از میان هم‌عصران ابوداود، تنها ابوداود به تضعیف حمّاد پرداخته و تنها دلیل وی در این تضعیف صرف ادعای نقل «احادیث مناکیر» از حمّاد است؛ لذا با توجه به اینکه کسی قبل از ابوداود و حتی شخص ابوداود در مورد اینکه آن «احادیث مناکیر» که از حمّاد روایت شده، در چه موضوع و رابطه‌ای بوده است مطلبی نیاورده، مسئلهٔ «جرح مبهم» مطرح می‌شود. تمام آنچه عامل تضعیف حمّاد از جانب ابوداود گردیده، همان ادعای «یروی احادیث مناکیر» است؛ ضمن اینکه غیر از این ادعا، هیچ منبع رجالی در سایر شروط پذیرش روایات راوی از قبیل ضبط، عدالت، اسلام و عقل، نقدی را متوجه وی نساخته‌اند. بنا بر ادعای این مقال، علت اصلی جرح اولیهٔ حمّاد، مسئلهٔ ایمان(مذهب) بوده که با توجه به مسئلهٔ تعصب جارح در مذهب و نیز مسئلهٔ سختگیری و مشدد بودن در جرح(به‌ویژه دربارهٔ ابوحاتم)، مبحث «جرح مبهم»، مطرح

10.22052/HADITH.2021.242031.0

می‌گردد که پذیرش این نوع جرح از جانب خود اهل سنت مورد نقد و مردود خوانده شده است.

در مبحث جرح حمّاد، به‌وضوح، نداشتن معیار صحیح و منسجم در جرح و تعدیل اهل سنت مشاهده می‌شود؛ به این نحو که موارد فراوانی یافت می‌شود که حتی ارکان اهل سنت با الفاظ بسیار مذمت‌آمیز، مورد جرح قرار گرفته اند اما رجال اهل سنت برای فرار از جرح آنان پاسخ می‌دهند که چون که هیچ‌یک از پیشوایان حدیث حتی رجالی مانند ابوحنیفه، مالک، شافعی و افرادی هم‌سطح آن‌ها نیز از بدگویی در امان نبوده‌اند(و توسط بزرگانی مانند یحیی، ثوری و نسایی تضعیف شده‌اند)، بنابراین مقبول نیست که بدون در نظر گرفتن تمام شرایط جرح، جرح کسی را پذیرفت؛ و در واقع جرح وارده بر این افراد را از مصادیق جرح مبهم دانسته و لذا آن را غیرقابل قبول می‌دانند؛ اما همین مسئله(جرح یک نفر توسط یک تن و تعدیل و اطمینان به همان شخص از سوی عدهٔ دیگر) در مورد حمّاد اتفاق افتاده، ولی در این مورد به‌نحوی پرسش‌انگیز، معیارهای جرح و تعدیل تغییر یافته است.

با توجه به این نحوهٔ تناقض و اعمال سلیقه در جرح و تعدیل روشن می‌شود که اهل سنت(حداقل رجال اولیه) در مسئلهٔ جرح و تعدیل روات، معیار صحیح کلی و فراگیری نداشته و در موارد فراوانی، معیارهای جرح و تعدیل آن‌ها، گزینشی و صرفاً بر اساس جرح مبهمی بوده که اساساً باطل و غیرقابل پذیرش است و صرفاً از سوی متقدمین به آن‌ها رسیده است. یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های جرح مبهم، مبحث «تعصب مذهب» می‌باشد که علمای فراوانی از اهل سنت، اساساً جرح مبهم(که تعصب در مذهب از ارکان این جرح است) را مورد پذیرش نمی‌دانند. البته تناقض در برخورد با جرح مبهم به‌خوبی مشهود است به این صورت که اگر شخص مجروح از لحاظ مذهب در زمرهٔ موافقان مذهب آن‌ها بوده، قواعد جرح مبهم در مورد آن اشخاص اعمال می‌گردد و در نهایت آن شخص تعدیل و مورد وثوق معرفی می‌شود، اما چنانچه از غیرمذهب آنان باشد، بدون اعمال قواعد خاص در زمینهٔ جرح مبهم، ارجحیت را به تضعیف و جرح آن فرد می‌دهند که در مورد حمّاد چنین اتفاقی افتاده است.

قاعدتاً چنین رویکرد دوگانه(به‌سبب تعصب در مذهب)، به هیچ وجه جنبهٔ علمی و

10.22052/HADITH.2021.242031.0

منطقی نداشته و ضرورت بازنگری در آرای رجالی اهل سنت را می‌طلبد؛ به ایـن نحـو که ضروری است که برای نیل به واقعیات رجالی در مبحث جرح و تعـدیل، بـازنگری مجدد به منابع اولیهٔ رجالی خود نموده و بر طبق همان شروطی که خود در مورد عـدم پذیرش جرح مبهم بیان نموده‌اند، با تأمل به این موضوع بنگرند کـه آیـا جـرح تعـداد فراوانی از راویان حدیث(به‌ویژه راویان مذاهب مخالف) از سـوی برخـی از متقـدمان، مطابق با واقع است یا اینکه بسیاری از آن جرح‌ها، به‌صورت جرح مبهم(مثلاً بـه‌خـاطر تعصب در مذهب) بوده است؟ البته در پذیرش یا عدم پذیرش جرح مبهم در میان اهل سنت دو دیدگاه عمده وجود دارد: دیدگاه اول این است که جـرح مـبهم کـلاً پذیرفتـه نیست و دیدگاه دوم این است که جرح بدون بیان دلیل در صورتی که جارح، عالم بـه اسباب جرح باشد، پذیرفتنی است که این دیدگاه در واقع به همـان دیـدگاه مبتنـی بـر تفصیل برمی‌گردد. سیوطی این دیدگاه(دوم) را به ابوبکر باقلانی نسـبت داده و آن را از جمهور نقل کرده است و غزالـی و رازی و خطیـب ایـن قـول را پذیرفتـه‌اند.(حیـدر، ۱۴۳۲ق، ۶۹_۷۱)

«لکنوی» می‌گوید: «تقدم جرح بر تعدیل زمانی است کـه جـرح آن راوی تفسـیر و تبیین شود؛ وگرنه جرح مبهم و بدون تفسیر مطلقاً پذیرفتنی نیست و نمی‌تواند معارض با تعدیل باشد. شاهد این سخن آن است که اصولاً وقتی مسئلهٔ جـرح مـبهم را مطـرح می‌کنند، ترجیح می‌دهند جرح مبهم را نپذیرند، پـس آن جرحـی پـذیرفتنی اسـت کـه تفسیر شده و مقبول باشد.»(لکنوی، بی‌تا، ص۱۱۷ و ۱۱۸)

در صورت بازنگری در کتب رجالی اولیهٔ اهل سنت و مـورد پـذیرش قـرار نـدادن جروح مبهم، تعداد کثیری از مجروحین، از مجروحیت خارج شده و چه بسا بـا یـافتن قراینی، وثاقت آن افراد نیز بـرای اهـل سـنت اثبـات گـردد. در مـورد حمّـاد، مبحـث «سخت‌گیـری و تشـدّد جـارح» بـه‌ویـژه از سـوی ابوحـاتم رازی قابـل طـرح اسـت. ابن‌ابی‌حاتم رازی به‌نقل از پـدرش(ابوحاتم) در مـورد حمّـاد آورده کـه «هـو ضـعیف الحدیث». پدر وی ابوحاتم رازی(م ۲۷۷ق) صـاحب کتـاب *الضـعفاء*، یکـی از رجـال سختگیر است که حتی برخی از معروف‌ترین رجال اهل سـنت وی را بـه سـختگیری متهم کرده‌اند به‌نحوی که ذهبی می‌گوید: «اگر [ابوحاتم رازی] دربارهٔ کسـی گفـت کـه

10.22052/HADITH.2021.242031.0

به حدیث او احتجاج نمی‌شود، توقف کن تا بنگرید دیگران دربارهٔ او چه گفته‌اند؛ پس اگر کسی او را توثیق کرد، جرح ابوحاتم را مبنا قرار نده؛ چون در رجال سختگیر است.(ذهبی، ۱۴۲۵ق، ج۱۳، ص۲۶۰)

ذهبی می‌گوید: «سخنان ابوزرعه در جرح و تعدیل مرا به تعجب واداشته... برخلاف رفیقش ابوحاتم که بسیار جرح‌کننده است.»(ذهبی، ۱۴۲۵ق، ج۱۳، ص۸۱) و این در حالی است که می‌توان گفت ابوحاتم رازی با اعمال همان سختگیری که در رجال داشته است، با توجه به جرح ابوداود از حمّاد، همان جرح(واحد و مبهم) را در تضعیف وی کافی دانسته و بدون توجه به آراء دیگران در توثیق ضمنی حمّاد و آوردن روایات وی از طرف بزرگانی مانند یحیی بن معین(که از اساتید مهم حدیثی خود ابوداود بوده) و شخصیت مهمی همانند ترمذی، بر اساس همان سختگیری(به‌ضمیمهٔ تعصب مذهب)، رأی به تضعیف حمّاد داده است.

به‌رغم علم به سختگیر بودن ابوحاتم رازی و نیز علم به جایگاه رجالی افرادی همانند یحیی ابن‌معین و ترمذی(بنا بر بر اعتراف خود اهل سنت)، در نهایت برخلاف قواعد و اصول رجالی خویش یعنی نپذیرفتن جرح مبهم(که سختگیری و تعصب از جمله این موارد است) به‌هنگام تعارض در جرح و تعدیل راویان از سوی چند نفر، برخی معیارهای خویش را به فراموشی سپرده و بدون توجه به آن معیارها و اصول، حکم به جرح برخی افراد مانند حمّاد داده شده است؛ مثلاً ابن‌حجر عسقلانی که در کتاب‌های خویش، روایات حمّاد را نیز آورده ولی در نهایت حمّاد را تضعیف کرده است، در مقام بیان عظمت علمی ترمذی(که روایات حمّاد را آورده است)، به‌نقل از ترمذی می‌گوید که بخاری، خطاب به ترمذی گفته است: «آن اندازه که من از تو بهره برده‌ام، بیشتر از آن اندازه‌ای است که تو از من بهره برده‌ای.»(ابن‌حجر عسقلانی، ۱۳۲۹ش، ج۹، ص۳۴۴) اما در مورد حمّاد، بدون توجه به جایگاهی که خود برای ترمذی قائل شده و به‌رغم اینکه ترمذی با این جایگاه والا از نظر خود عسقلانی، روایات حمّاد را آورده، بدون توجه به این موضوعات(یعنی تعصب اعمال‌شده از سوی ابوداود و سختگیری و تشدّد ابوحاتم رازی)، در نهایت، رأی ابوداود و ابوحاتم رازی را در تضعیف حمّاد پذیرفته است.

10.22052/HADITH.2021.242031.0

نکتهٔ دیگر اینکه ابوحاتم رازی که جارح حمّاد است، خود از شاگردان و راویان یحیی‌بن‌معین است که در عظمت جایگاه رجالی یحیی نیز فراوان سخن گفته‌اند، به‌نحوی که به‌نقل از احمد بن حنبل آورده‌اند که «یحیی بن معین داناترین ما به علم رجال است»(ذهبی، ۱۴۲۵ق، ج۲، ص۲۰۵) و نیز ابن‌رجب دربارهٔ جایگاه رجالی یحیی آورده که: «امام مطلق و مرجع مردم در جرح و تعدیل است و بر کلامش اعتماد می‌شود.»(غوری، ۱۴۲۸ق،ص۳۱۸)؛ ولی با این اوصاف از رأی یحیی در توثیق ضمنی حمّاد عدول گردیده و رأی ابوحاتم رازی(که از شاگردان و راویان یحیی است) که در سختگیری و تشدّد وی، سخنان بسیار بیان داشته، آورده شده است؛ لذا می‌توان ادعا نمود که جرح وارده بر حمّاد بن عیسی از سوی رجال اهل سنت، بر اساس معیارهای کنونی خود اهل سنت، مردود و غیرقابل پذیرش می‌باشد که علاوه بر مبحث تعصب، مسئلهٔ سختگیری و تشدّد جارح نیز در مورد وی اعمال شده است.

در مبحث «تواتر و شهرت عدالت» باید گفت که یکی دیگر از شرایط جرح راوی از نظر اهل سنت این است که مجروح از افرادی نباشد که عدالتش مشهور و متواتر بین مردم باشد. از نظر آنان، در صورتی شخص مجروح، دارای شهرت و تواتر عدالت در میان مردم باشد، جرح دربارهٔ او پذیرفتنی نخواهد بود.(مرعشلی، بی‌تا، ص۱۶۰؛ به‌نقل از ابن‌ابی‌حاتم) قابل تأمل است که تعداد فراوانی از بزرگان حدیثی در زمان ابوداود، روایات حمّاد را مورد قبول دانسته‌اند و از این میان تنها ابوداود وی را تضعیف کرده است، اما رجال متأخر از ابوداود، تنها جرح ابوداود را مورد توجه قرار داده و برخلاف تأیید وی از سوی عموم بزرگان، رأی به تضعیف وی داده‌اند. مشهود است که در این مقوله، علمای اهل سنت بدون توجه به شهرت روایی و تواتر(نسبی) عدالت حمّاد(با توجه به نقل روایات وی از سوی عموم بزرگان اهل سنت و نیز غیر اهل سنت)، عمدتاً مبحث ایمان(مذهب) را مدنظر داشته‌اند و هیچ دلیل دیگری نمی‌تواند مبیّن نادیده گرفتن تواتر و شهرت عدالت حمّاد در میان مردم(به‌خصوص در مذاهب دیگر مانند شیعه) باشد؛ لذا مبحث «شهرت راوی» نیز به مواردی که در جرح مبهم حمّاد از سوی اهل سنت بیان شده است، به سایر مصادیق جرح مبهم(یعنی تعصب و تشدّد) اضافه می‌گردد. بنابراین در جمع‌بندی مباحث فوق، باید گفت که در صورت

10.22052/HADITH.2021.242031.0

بازنگری اهل سنت در مبانی رجالی خود در زمینهٔ جرح و تعدیل و حذف نمودن جروح مبهم در آراء رجالی خویش، و نیز توجه به اینکه جرح ایشان بر حمّاد در سه مقولهٔ تعصب، سختگیری (تشدّد) و شهرت عدالت از مصادیق بارز جرح مبهم است، تعدیل حمّاد بر تضعیف وی ارجحیت خواهد یافت.

۶. نتیجه‌گیری

۱. وثاقت حمّاد(که از راویان مشترک اهل سنت و شیعه است) دیدگاه غالب شیعه می‌باشد.

۲. بسیاری از اهل سنت حمّاد را جرح، و گروهی از آنان نیز وی را تمجید و مورد وثوق(به‌صورت ضمنی) دانسته‌اند.

۳. منشأ اولیهٔ جرح حمّاد، ابوداود سجستانی بوده است که جرح وی بر حمّاد، ریشه در جرح مبهم دارد(تعصب در مذهب).

۴. از دیگر جارحان اولیهٔ حمّاد، ابوحاتم رازی است که مشدّد بودن و سختگیر بودن وی، دلیل اصلی وی در تضعیف حمّاد می‌باشد.

۵. دلیل عمده و اساس تضعیف حمّاد از جانب متأخرین اهل سنت، صرفاً «تبعیت» از رجال پیش از خود است.

۶. در جرح حمّاد، مسئلهٔ «جرح مبهم» مطرح است که از نظر خود اهل سنت، جرح مبهم، قابل پذیرش نیست.

۷. سه مؤلفهٔ جرح مبهم(تعصب در مذهب، سختگیری و مشدّد بودن، عدم توجه به تواتر و شهرت عدالت راوی)، در جرح حمّاد، اعمال شده که مردود بودن جرح وی را اثبات می‌کند.

۸. درمجموع، مبنای تضعیف اولیه حمّاد، جرح مبهم، و مبنای تضعیف‌های ثانویه(از سوی متأخرین) صرفاً تبعیت از آراء رجال پیشین(به‌ضمیمهٔ اعمال تعصب مذهب) بوده است.

۹. غیرقابل پذیرش بودن جرح حمّاد را می‌توان به روات فراوانی که صرفاً بر مبنای جرح مبهم، تضعیف شده‌اند تعمیم داد.

۱۰. تعریف کنونی «جرح مبهم» و غیرقابل پذیرش بودن آن، ضرورت بازنگری

10.22052/HADITH.2021.242031.0

اساسی در کتب رجالی اهل سنت در زمینهٔ جرح و تعدیل را هویدا می‌سازد.

منابع

۱. ابن‌ابی‌حاتم، عبدالرحمن بن محمد، *الجرح و التعدیل*، حیدرآباد دکن: بی‌نا، ۱۳۷۳ش.

۲. ابن‌اثیر، علی بن محمد، *اسد الغابة*، تهران: اسماعیلیان، بی‌تا.

۳. ابن‌حجر عسقلانی، احمد بن علی، *الاصابة فی تمییز الصحابة*، بیروت: دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون، ۱۴۱۵ق.

۴. ـــــــ، *لسان المیزان*، حیدرآباد دکن: بی‌نا، ۱۳۲۹ق.

۵. ابن‌داود حلی، حسن بن علی، *الرجال*، تهران: ارموی، ۱۳۴۲ش.

۶. ابن‌صلاح، عثمان، *مقدمهٔ ابن‌صلاح*، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۶ق.

۷. ـــــ، *طبقات الفقهاء*، بیروت: دار البشائر الاسلامیه، ۱۹۹۲م.

۸. ابن‌عماد حنبلی، عبدالحی بن احمد، *شذرات الذهب*، بیروت: دار ابن‌کثیر، ۱۴۰۶ق.

۹. ابن‌حبان، محمد، *الثقات*، حیدرآباد دکن: بی‌نا، ۱۳۹۳ش.

۱۰. ـــــ، *المجروحین*، حلب: دار السوعی، ۱۳۹۶ش.

۱۱. ابن‌عساکر، ابوالقاسم، *تاریخ مدینة دمشق*، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۵ـ۱۴۲۱ق.

۱۲. ابوداود، سلیمان بن اشعث، *سؤالات ابی‌عبید الآجری*، بیروت: بستونی، ۱۴۱۸ق.

۱۳. اربلی، علی بن عیسی، *کشف الغمه*، بیروت: محلاتی، ۱۴۰۵ق.

۱۴. اصفهانی، ابونعیم، *الضعفاء*، مغرب: دار الثقافه، ۱۴۰۵ق.

۱۵. اکبرنژاد، مهدی، *رجال تطبیقی*، تهران: هستی‌نما، ۱۳۹۸ش.

۱۶. البانی، محمدناصر، *ارواء الغلیل*، قم: تبیان، بی‌تا.

۱۷. برقی، احمد بن محمد، *رجال*، تهران: قیومی اصفهانی، ۱۴۱۹ق.

۱۸. بیهقی، احمد، *السنن الکبری*، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۶ق.

۱۹. پوسایی، محمدباقر، *اثبات شهادت حضرت زهرا علیها السلام*، اصفهان: قائمیه، ۱۳۹۲.

۲۰. ترمذی، محمد، *سنن*، بیروت: دار الرائد العربی، ۱۴۰۳ق.

۲۱. حلی، حسن بن یوسف، *خلاصة الاقوال*، قم: الشریف الرضی، ۱۴۰۲ق.

۲۲. حیدر، حب‌الله، *دراسات فی الجرح و التعدیل*، قم: دار الفقه الاسلامی المعاصر، ۱۴۳۲ق.

۲۳. خزرجی انصاری، باحث بن احمد، *الأربعون حدیثا فی قواعد من الأحکام الشرعیة و فضائل الأعمال و الزهد*، جده: دار المنارة للنشر و التوزیع، ۱۴۱۶ق.

۲۴. خطیب بغدادی، ابوبکر، *تاریخ بغداد*، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۷ق.

۲۵. خویی، ابوالقاسم، *معجم رجال الحدیث*، قم: الثقافة الاسلامیة، ۱۳۷۲ش.

۲۶. دارقطنی، علی، *علل الدارقطنی*، ریاض: دار طیبه، ۱۴۲۵ق.

۲۷. دمیرک، سردار، *علوم الحدیث*، مالزی: دار الکتب العلمیه، بی‌تا.

۲۸. ذهبی، محمد، *تذهیب التهذیب*، قاهره: الفاروق الحدیثه، ۱۴۲۵ق.

۲۹. زیلعی، عبدالله بن یوسف، *نصب الرایه*، قاهره: چاپ صالح شعبان، ۱۴۱۵ق.

۳۰. سبکی، سخاوی و ذهبی، *اربع رسائل*، حلب: مکتب المطبوعات الاسلامیة، بی‌تا.

۳۱. سمعانی، عبدالکریم، *الانساب*، حیدرآباد دکن: بی‌نا، ۱۳۸۳ش.

۳۲. شوشتری، محمدتقی، *قاموس الرجال*، قم: نشر اسلامی، ۱۳۷۸ش.

۳۳. صنعانی، محمد، *توضیح الأفکار*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.

۳۴. طبرانی، سلیمان، *المعجم الأوسط*، قاهره: چاپ ابومعاذ، ۱۴۱۵ق.

۳۵. طوسی، محمد بن حسن، *فهرست*، قم: طباطبایی، ۱۴۲۰ق.

۳۶. ـــــ، *رجال*، قم: قیومی اصفهانی، ۱۴۱۵ق.

۳۷. ـــــ، *مقدمة التبیان*، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۵ق.

۳۸. عزیزی، حسین، *الرواه المشترکون*، قم: مجمع تقریب مذاهب، ۱۳۸۸ش.

۳۹. غوری، عبدالماجد، *المدخل*، بی‌جا: بی‌نا، ۱۴۲۸ق.

۴۰. قفطی، علی، *انباه الرواه*، قاهره: دار الفکر العربی، ۱۳۷۴ق.

۴۱. قزوینی، ابن‌ماجه، *سنن*، قاهره: چاپ عبدالباقی، ۱۳۷۳ش.

۴۲. کشّی، محمد بن عمر، *اختیار معرفة الرجال*، مشهد: مصطفوی، ۱۳۴۸ش.

۴۳. لکنوی، محمود، *الرفع و التکمیل*، حلب: چاپ ابوغده، بی‌تا.

۴۴. مامقانی، عبدالله، *مقباس الهدایه*، قم: آل البیت علیهم‌السلام، ۱۴۱۱ق.

۴۵. ـــــ، *تنقیح المقال*، قم: مامقانی، ۱۴۲۳ق.

۴۶. مبارکفوری، محمد، *تحفة الاحوذی*، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۰ق.

۴۷. متقی هندی، علاءالدین، *کنز العمال*، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۹ق.

۴۸. مزّی، یوسف بن عبدالرحمن، *تهذیب الکمال*، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۲۲ق.

۴۹. مفید، محمد بن محمد، *الاختصاص*، قم: جامعهٔ مدرسین حوزه علمیهٔ قم، ۱۳۹۴ش.

۵۰. مناوی، محمد، *فیض القدیر*، مصر: المکتبة التجاریة الکبری، ۱۳۵۶ق.

۵۱. موسوی، محمدکاظم، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، لیدن- هلند: انتشارات بریل، ۱۳۶۷ش.

۵۲. میرداماد، محمدباقر، *الرواشح السماویه*، قم: دار الحدیث، ۱۳۸۱ش.

۵۳. نجاشی، احمد بن علی، *فهرست*، قم: شبیری زنجانی، ۱۴۰۷ق.

۵۴. هیثمی، نورالدین، *مجمع الزوائد*، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۸ق.